

دکتر محمد حسین قائم مقام فراهانی*

صلاحیت در رسیدگی به امور مدنی

چکیده:

اصولاً تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت نسبت به رسیدگی به دعوا در اختیار دادگاهی است که دعوا به آن ارجاع شده است. اما تشخیص هر دادگاه ممکن است با تشخیص دادگاهی دیگر در آن موضوع در تعارض باشد؛ به نحوی که یک دادگاه خود را صالح تشخیص ندهد و در مقابل دادگاه دیگری را صالح بداند اما این دادگاه نیز خود را در رسیدگی به آن موضوع صالح نداند. در این موارد اختلاف در صلاحیت رخ می‌دهد. قانون در این مقام راه حل‌های متفاوتی را برحسب نوع صلاحیت پیش‌بینی کرده است. صلاحیت‌ها به انواع صلاحیت ذاتی و نسبی تقسیم می‌شوند. صلاحیت ذاتی فرع بر تقسیم‌بندی محاکم از حیث صنف، نوع و درجه است. اما محاکم ممکن است از حیث قلمرو جغرافیایی نیز تقسیم شوند که در این صورت با صلاحیت محلی یا نسبی مواجه می‌شویم. در این تحقیق سعی شده است با بیان نکات مثبت، و ذکر کاستی‌های قانون آئین دادرسی مدنی ۷۹ مفهوم صلاحیت و اختلاف در صلاحیت روشن گردد.

واژگان کلیدی:

صلاحیت، عدم صلاحیت، صلاحیت ذاتی، صلاحیت محلی (نسبی)، صنف، نوع، درجه، اختلاف در صلاحیت، قرار عدم صلاحیت.

*- دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:
«نقدی بر قانون اصلاحی چک مصوب آبان ۱۳۷۲»، شماره ۳۳، ۱۳۷۳؛ «بحثی در اطراف معاملات شرکت‌های

تجارتی و مدنی»، شماره ۵۸، سال ۱۳۸۱.

مقدمه

صلاحیت به توانایی و تکلیف رسیدگی به یک دعوا و حل اختلاف در مورد آن گفته می‌شود. این توانایی و تکلیف به دو دسته تقسیم می‌شود: صلاحیت ذاتی، صلاحیت محلی. صلاحیت ذاتی است وقتی که محاکم را از حیث صنف (اداری - قضایی)، نوع (عمومی - اختصاصی) و درجه (نخستین - عالی) تقسیم کنیم.

صلاحیت محلی است وقتی که شایستگی دادگاه‌ها را از حیث قلمرو جغرافیایی و محلی تقسیم نماییم. بنابراین دادگاه عمومی که در صنف، قضایی - در نوع، عمومی و در درجه، نخستین است دارای صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به کلیه اختلافات می‌باشد مگر اختلافاتی که به موجب قانون در صلاحیت دادگاه دیگری قرار داده شده باشد. اما یک دادگاه عمومی نمی‌تواند صالح به رسیدگی نسبت به تمامی دعاوی که در یک کشور رخ می‌دهد باشد. از این رو هر یک از محاکم عمومی از حیث قلمرو جغرافیایی تنها در محدوده خود به اختلافات رسیدگی می‌کند و به عبارت دیگر، دادگاه‌ها برای محلی کردن دعاوی از حیث محلی تقسیم می‌شوند که آن صلاحیت محلی است. تعیین صلاحیت برای هر دادگاه از هر نوع که باشد منجر به اختلافاتی در صلاحیت می‌شود. چه تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت در هر موضوع بر عهده همان دادگاه است. این اختلافات ممکن است مثبت باشد یا منفی. مثبت است وقتی که دو محکمه خود را در رسیدگی به یک موضوع صالح می‌دانند. مثلاً دادگاه عمومی خود را نسبت به دعوایی که در یکی از محاکم اختصاصی مطرح است صالح می‌داند. منفی است وقتی که هیچ یک از محاکم (ارجاع‌کننده و ارجاع‌شونده) خود را صالح تشخیص نمی‌دهند. در مقام حل اختلافات ناشی از صلاحیت، قانون‌گذار تمهیداتی اندیشیده است که در این تحقیق پس از بررسی مفهوم صلاحیت و انواع آن در فصل اول، در فصل دوم به آن پرداخته شده است. ضرورت این بحث از آنجا ناشی می‌شود که با تصویب ق.آ.د.م ۷۹ و از میان رفتن ق.آ.د.م ۱۸ کاستی‌ها و کمبودهایی در این خصوص احساس می‌شود که در این تحقیق از آن سخن خواهد رفت.

فصل اول: صلاحیت محاکم

این فصل به دو قسمت اختصاص داده شده، در بخش اول به مفهوم صلاحیت می‌پردازیم و در بخش دوم از انواع صلاحیت سخن خواهیم گفت.

بخش اول - مفهوم صلاحیت محاکم

نخستین مسأله‌ای که پس از طرح هر موضوع، برای مراجع قضایی قبل از ورود به رسیدگی نسبت به اصل آن مطرح می‌شود همانا مسأله صلاحیت رسیدگی نسبت به آن موضوع است که تشخیص آن بر عهده خود آن مرجع می‌باشد. مسائل مربوط به صلاحیت از امور حکمی است و در دادرسی دارای اهمیت بسیاری است چرا که معیار شایستگی هر دادگاه برای رسیدگی به اختلاف مطروحه رعایت قواعد مربوط به صلاحیت می‌باشد و به منظور حسن جریان امور تقسیم اقتدار قضایی بین مراجع مختلف، صلاحیت هریک نسبت به دیگری مشخص شده است. لذا جای تعجب نیست که قانون‌گذار همواره یکی از موارد نقض رأی صادره را، عدم صلاحیت مرجع رسیدگی کننده دانسته است. (بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م ۷۹)

یکی از مفاهیم صلاحیت که از دیدگاه وسیع‌تری مطرح می‌شود، تجاوز قضایی از حدود اقتدار قضایی و مداخله در وظایف قوای مقننه و مجریه است. در اینجا قاضی در مقام اجرای وظایف خود، در صورتی که از حد مجاز - که همان مرز مربوط به تفکیک قوای اساسی می‌باشد - فراتر رفته و در حدود وظایف قوای دیگر مداخله کند، از صلاحیت خود خارج شده است. از این رو است که مقنن دادرسان را از صدور حکم به نحو عموم و به صورت قاعده کلی منع کرده است؛

برخی نویسندگان حقوقی معتقدند صلاحیت، آن مقدار اختیاری است که محاکم برای رسیدگی و قطع و فصل دعاوی دارا می‌باشند. (سیدمحسن صدرزاده افشار، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۷؛ قدرت‌الله واحدی، آئین دادرسی مدنی، ۱۳۷۸، صص ۳۱۹-۳۱۸) در این تعریف از صلاحیت بیشتر به جنبه حق بودن آن تکیه شده است ولی از توجه به مقررات قانون آئین دادرسی مدنی و سایر قوانین، جنبه دیگری آشکار می‌گردد، به گونه‌ای که به موجب مواد ۳ و ۴ ق.آ.د.م. ۱۸ و ماده ۳ ق.آ.د.م. ۷۹ این امر روشن می‌شود که محاکم دادگستری مکلفند به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند و نمی‌توانند به عذر اینکه قوانین کشور، کامل یا صریح نبوده یا معارض می‌باشند و یا اینکه اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود ندارد از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته می‌شوند. بنابراین صلاحیت، توانایی و تکلیفی است که به موجب قانون دادگاه و مراجع غیرقضایی در رسیدگی به دعاوی دارا می‌باشند. (عبداله‌اشم بعنوبی، نحوه رسیدگی به دعاوی دادگستری، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴ به بعد) از این رو صلاحیت، ذوجنبتین به نظر می‌رسد یعنی هم حق است

و هم تکلیف. چه محاکم دادگستری به موجب قانون حق رسیدگی به دعاوی را دارا می‌باشند و هیچ مرجع دیگری نمی‌تواند صلاحیت را به دادگاه داده یا از آن سلب کند.^(۱)

بخش دوم - انواع صلاحیت محاکم

شخص برای اقامه دعوا باید به مرجعی که صلاحیت و شایستگی رسیدگی به موضوع دعوا را دارد مراجعه کند. برای این کار او ابتدا باید مرجع قضایی را که ذاتاً صالح است مشخص نماید و در این خصوص باید به نحوه تقسیم دعاوی و امور بین مراجع قضایی موجود در کشور توجه نماید. سپس از بین مراجعی که ذاتاً صالح‌اند مرجعی که صلاحیت نسبی در رسیدگی را دارد تعیین نماید. به این ترتیب باید بین دو نوع صلاحیت (ذاتی - نسبی) تفکیک قائل شد. بدین ترتیب ابتدا صلاحیت ذاتی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به بحث در مورد صلاحیت نسبی می‌پردازیم.

بند اول - صلاحیت ذاتی

صلاحیت ذاتی محاکم با توجه به صنف، نوع و درجه آنها مشخص می‌شود. نهادهای قضایی به طور کلی به دو صنف مراجع قضایی و مراجع اداری تقسیم می‌شوند. هر دعوایی که از جنبه اداری برخوردار باشد باید در محاکم اداری طرح گردد و دعاوی غیر آن باید در مراجع قضایی طرح شوند. خود هر یک از صنف‌ها به دو نوع عمومی و اختصاصی تقسیم می‌شوند: مراجع عمومی آن دسته از مراجعی می‌باشند که صلاحیت رسیدگی به هر دعوایی را دارا می‌باشند مگر دعاوی که قانون از صلاحیت آنها خارج کرده است و مراجع اختصاصی صلاحیت رسیدگی به دعوایی را ندارند مگر آن دسته از دعاوی که قانون در صلاحیت آنها قرار داده باشد. بنابراین آنچه که تاکنون گفته شد مثلاً دادگاه انقلاب از این حیث در صنف قضایی در مقابل دادگاه اداری و از نوع اختصاصی در مقابل دادگاه عمومی قرار دارد. هریک از انواع عمومی و اختصاصی از هر صنفی که باشند به درجاتی تقسیم می‌شوند و دارای سلسله مراتبی می‌باشند. بدین ترتیب مرجع حقوقی بدوی در مقابل مرجع حقوقی تجدیدنظر قرار می‌گیرد. بنابراین صلاحیت مراجع قضایی نسبت به مراجع اداری و صلاحیت دادگاه عمومی نسبت به دادگاه انقلاب و دادگاه نظامی

و همچنین صلاحیت دادگاه‌های عمومی نسبت به مراجع تجدیدنظر استان از جمله صلاحیت‌های ذاتی‌اند. این نوع صلاحیت ناشی از قانون امری است و برخلاف آن نمی‌توان تراضی کرد؛ چه رعایت آن از نظر حقوق، قانون و حفظ انتظامات واجب است. نظر به همین اهمیت است که قانون اساسی به طور ضمنی همین مفهوم را در اصل ۱۵۹ خاطرنشان ساخته است؛ چه این اصل دادگاه‌های دادگستری را مرجع رسیدگی به اختلافات و تظلمات معرفی کرده است و صلاحیت مراجع غیر آن را برای رسیدگی، خلاف اصل و استثنایی دانسته است. به عبارت دیگر، صلاحیت دادگاه‌های دادگستری نسبت به مراجع غیر دادگستری، از مصادیق صلاحیت ذاتی است ولی یگانه مصداق هم نیست زیرا در داخل خود دادگستری نیز، مصادیقی دیگر از این نوع صلاحیت را می‌توان مشاهده نمود. دادگاه‌های تجدیدنظر اصولاً به جز در موارد نادر و استثنایی مانند مورد ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م ۷۹ به دعوایی بدو رسیدگی نمی‌کنند و مرجع تجدیدنظر فقط نسبت به آنچه که مورد تجدیدنظرخواهی بوده و در مرحله نخستین مورد رسیدگی قرار گرفته است، رسیدگی می‌نمایند. دادگاه‌های انقلاب و نظامی و ... نیز که داخل در مجموعه قوه قضائیه می‌باشند، در حصار صلاحیت ذاتی خود محدود شده‌اند. در نتیجه صلاحیت ذاتی یا از نقطه نظر شایستگی یک دادگاه دادگستری نسبت به مرجع غیردادگستری و یا از نقطه نظر صلاحیت دادگاه‌های دادگستری نسبت به هم مدنظر می‌باشد. در اینجا چند نکته، قابل توجه است:

– قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی از قواعد آمره بوده و توافق برخلاف آن امکان ندارد و طرفین دعوا مکلف به رعایت آن می‌باشند والا اگر خواهان دعوی خود را در مرجع غیر صالح طرح کرده باشد، رأی صادره معتبر نبوده و خلاف قانون می‌باشد. در نتیجه چون یک قاعده مربوط به نظم عمومی نقض شده است، رأی صادره نیز شکسته خواهد شد؛ زیرا یکی از موارد نقض حکم یا قرار به موجب بند یک ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م ۷۹ این است که دادگاه صادرکننده رأی، صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به موضوع را نداشته باشد.

– از آنجا که قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی از قواعد آمره و مربوط به نظم عمومی است، رعایت آن بر همه واجب است؛ هم طرفین دعوا مکلف به تبعیت از این مقررات هستند و هم دادگاه ملزم به پاسداری و محافظت از این اصول و قواعد می‌باشد. بنابراین قواعد صلاحیت ذاتی از قواعد عمومی هستند و در هر مرحله‌ای که ممکن باشد باید جلوی نقض حرمت آن

– با عنایت به اطلاق ماده ۲۶ و عموم ماده ۲۷ ق.آ.د.م ۷۹ هرگاه دادگاه خود را فاقد صلاحیت ذاتی تشخیص دهد با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صلاحیتدار ارسال می‌نماید؛ چه این امر در زمان تقدیم دادخواست و چه قبل از دستور تعیین وقت جلسه و چه در جریان رسیدگی باشد و همین‌طور هریک از اصحاب دعوا می‌تواند چنین امری را بخواهد، خواه اولین جلسه دادرسی سپری شده و یا حتی دادگاه وارد ماهیت رسیدگی نیز شده باشد.

– در مورد ایراد دادستان به صلاحیت ذاتی دادگاه رسیدگی کننده به دعوا، در قانون ۷۹ حکمی صریحاً در این موضوع یافت نمی‌شود؛ که بهتر بود به لحاظ رعایت قانون و حقوق اصحاب دعوا و جلوگیری از هزینه مالی و اتلاف وقت محاکم چنین ترتیبی پیش‌بینی می‌شد. – صلاحیت دادگاه و داور نسبت به یکدیگر نیز به نظر می‌رسد از نوع صلاحیت ذاتی است. توجیه کننده این نظر این است که اگر موافقت‌نامه ارجاع به داوری را نافی صلاحیت دادگاه ندانیم، محلی برای اعمال قواعد داوری باقی نمی‌ماند. چرا که این امکان وجود خواهد داشت که طرفین برخلاف توافق قبلی برای مراجعه به داور، به دادگاه مراجعه کنند. در حالی که مثلاً با لحاظ تخصص داور در مسائل تجاری بین‌المللی برای مراجعه به او توافق شده است. علاوه بر این، چنین استدلالی از محتوای ماده ۸ قانون داوری تجاری بین‌المللی مصوب ۱۳۷۶/۶/۲۶ قابل درک است. در این ماده آمده است: «دادگاهی که دعوی موضوع موافقت‌نامه داوری نزد آن اقامه شده است باید در صورت درخواست یکی از طرفین تا پایان اولین جلسه دادگاه، دعوی طرفین را به داوری احاله نماید، مگر اینکه احراز کند موافقت‌نامه داوری باطل و ملغی الاثر یا غیرقابل اجرا می‌باشد. طرح دعوا در دادگاه مانع شروع و یا ادامه جریان رسیدگی داوری و صدور رأی داوری نخواهد بود.» اگرچه در این ماده صدور قرار عدم صلاحیت ذاتی، رأساً، از سوی دادگاه پیش‌بینی نشده است بلکه تنها در صورت درخواست یکی از طرفین تا پایان جلسه اول دادرسی، دادگاه طرفین را به داوری احاله می‌نماید ولی می‌توان با تمسک به ماده ۱۰ قانون مدنی و توجه به مبنا و فلسفه مراجعه به داوری از آن نظر دفاع کرد. با این حال اظهار نظر صریح قانون‌گذار لازم و ضروری می‌نماید.^(۱) (لمعا جنیدی، نقد و بررسی تطبیقی قانون داوری تجاری بین‌المللی، ۱۳۷۸، ص ۴۹)

۱- در این کتاب اظهار نظر شده است: «پس از انعقاد موافقت‌نامه داوری تا به نحوی از انحاء تراضی بر عدول از آن نشود، نمی‌تواند به دادگاه مراجعه و از مرجع داوری سلب صلاحیت نمود.»

بند دوم - صلاحیت نسبی

صلاحیت نسبی: صلاحیت نسبی یا محلی، صلاحیتی است که از نظر حقوق اشخاص تعیین شده است؛ (محمد وزیر نظامی، در اطراف صلاحیت دادگاه‌ها) مثلاً از نظر اقامتگاه مدعی علیه و دیگر موارد. در این خصوص آنچه که بیشتر مورد نظر واقع شده است همان منفعت و مصلحت خصوصی افراد است؛ چه این نوع صلاحیت بسته به حق اشخاص می‌باشد و در صورتی که تراضی نمایند می‌توانند دعاوی خود را در دادگاهی که صلاحیت محلی ندارد، طرح نمایند و یا اگر بدون تراضی قبلی، در دادگاهی که صلاحیت نسبی ندارد، دعوا طرح شده باشد و خواننده به آن ایراد ننماید، دادگاه می‌تواند به رسیدگی ادامه دهد چه در این مورد عدول از صلاحیت نسبی به توافق ضمنی تحقق می‌یابد. (ماده ۴۴ ق.آ.د.م ۱۸) به عبارت دیگر، پس از تعیین دادگاه از حیث صنف، نوع و درجه باید مشخص کرد به کدام دادگاه در کدام محل می‌باید مراجعه شود. برای تعیین صلاحیت نسبی، قوانین از قاعده‌ای پیروی کرده‌اند که مورد قبول نظام‌های حقوقی مختلف قرار گرفته است و می‌توان آن را یکی از سنت‌ها و اصول پذیرفته شده جهانی دانست: صلاحیت دادگاه و محل اقامت خواننده؛ این قاعده کلی، همان‌گونه که گفته‌اند (احمد متین دفتری، آئین دادرسی مدنی بازرگانی، سال ۷۸، ص ۳۵۹) ناشی از دو فرض قانونی است: نخست اینکه کلیه افراد بشر در یک حالت متعادل و توازن حقوقی قرار دارند و به عبارتی اصل بر برائت آنهاست (اصل ۳۷ قانون اساسی) و فرض دوم اینکه ظاهر را باید مطابق حقیقت انگاشت مگر اینکه خلاف آن به اثبات برسد؛ بنابراین خواننده دعوا در مقابل خواهان از حمایت این فروض و اصول برخوردار است و وضع او بهتر از خواهان می‌باشد؛ لذا طبیعی و منطقی است که کسی که می‌خواهد این اصول را مخدوش نماید و خلاف آن را به اثبات برساند، باید علاوه بر اینکه بار اثبات را بر دوش بکشد کلیه هزینه‌های ناشی از آن را نیز متحمل شود. این قاعده در ماده ۱۱ ق.آ.د.م ۷۹ که در واقع اقتباس کاملی از ماده ۲۱ ق.آ.د.م ۱۸ می‌باشد و تمام شقوق قضیه را به طور کامل مدنظر قرار داده است، مذکور افتاده است؛ این ماده می‌گوید «دعوا باید در دادگاهی اقامه شود که خواننده در حوزه قضایی آن اقامتگاه دارد و اگر خواننده در ایران اقامتگاه نداشته باشد، در صورتی که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، در دادگاه همان محل باید اقامه گردد و هرگاه در ایران اقامتگاه و یا محل سکونت موقت نداشته باشد ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعوا در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است و هرگاه مال غیرمنقول هم نداشته باشد، خواهان در محل اقامتگاه خود، اقامه دعوا خواهد کرد.» اصطلاحی که در ماده

۱۱ ق.آ.د.م ۷۹ آمده است و در ماده ۲۱ ق.آ.د.م ۱۸ به کار گرفته نشده، واژه «حوزه قضایی» است و حال آنکه ماده ۲۱ مذکور می‌گفت: «دعای راجع به دادگاه‌هایی که رسیدگی نخستین می‌نمایند باید در همان دادگاهی اقامه شود که مدعی علیه در حوزه آن اقامتگاه دارد...» به نظر می‌رسد این دو عبارت از نظر مفهوم تفاوت زیادی با هم نداشته باشند؛ زیرا اصولاً فرد در یک محل اقامتگاه دارد که این اقامتگاه برحسب معیارهای مندرج در قانون مدنی تعیین می‌شود و این اقامتگاه در قلمرو یک بخش یا شهرستان واقع است و معمولاً برای رفاه حال مردم، دستگاه قضایی و دولت برحسب وظیفه‌ای که دارند دادگاه‌هایی را در قلمرو بخش یا شهرستان دایر کرده‌اند؛ بنابراین اقامتگاه هر فرد قهراً در حوزه قضایی یک دادگاه خواهد بود و همین مرجع، صالح برای رسیدگی به دعوی مطروحه علیه او خواهد بود.

همین ترتیب در خصوص سایر فروض مندرج در ماده ۱۱ در مورد مفاهیم محل سکونت و محل وقوع مال غیر منقول رعایت خواهد شد. نتیجه اینکه حوزه قضایی عبارتست از قلمرو یک بخش یا شهرستان که با در نظر گرفتن ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری و قلمرو محدود قضایی، مشخص خواهد شد. نکته شایان توجه اینکه در شهرهای بزرگ با تصویب رئیس قوه قضائیه، حوزه قضایی به واحدهایی از قبیل ناحیه، مجتمع تقسیم شده است که برحسب گستردگی شهرستان مزبور تعداد این نواحی و مجتمع‌های قضایی متفاوت است و نظر به اینکه تمام اینها در یک حوزه قضایی قرار دارند، لذا تمام آنها، صرف نظر از نوع دعوی و تجربه و تبحر قضات، در واقع در حکم دادگاه محل اقامت خوانده می‌باشند و اصولاً دعوا در هر کدام از آنها مطرح گردد، خواننده حق ایراد به صلاحیت محلی دادگاه را نخواهد داشت و دادگاه هم بالطبع، نباید مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت و در نتیجه خودداری از رسیدگی نماید؛ چه تقسیم‌بندی حوزه قضایی به واحدهایی از قبیل ناحیه به مجتمع، تغییری در صلاحیت دادگاه مستقر در آن حوزه نمی‌دهد و تمام واحدهای مزبور در حکم یک دادگاه هستند (ماده ۱۱ ق.آ.د.م ۷۹ و تبصره آن) لذا عبارت‌پردازی صدر ماده ۱۱ ق.آ.د.م ۷۹ جهت افاده همین مفهوم و معنی به نظر می‌رسد که با توجه به وضعیت فعلی نظام قضایی ایران، نسبت به ماده ۲۱ ق.آ.د.م ۱۸ روشن‌تر و گویاتر است. تفاوت دیگری که بین ماده ۱۱ ق.آ.د.م ۷۹ و ماده ۲۱ ق.آ.د.م ۱۸ به نظر می‌آید این است که در صدر ماده ۲۱ مقرر شده بود: «دعای راجع به دادگاه‌هایی که رسیدگی نخستین می‌نمایند باید در همان دادگاهی اقامه شود که مدعی علیه در حوزه آن اقامتگاه دارد...» و حال آنکه صدر ماده ۱۱ می‌گوید: «دعوا باید در دادگاهی اقامه شود که خواننده در حوزه قضایی

آن اقامتگاه دارد...» عبارت «دادگاه‌هایی که رسیدگی نخستین می‌نمایند» اصولاً در مقابل «دادگاه‌هایی که رسیدگی بعدی» می‌نمایند قرار دارد. به عبارتی، منطوق صدر ماده ۲۱ مفهوم عبارت دوم را در ذهن تداعی می‌کند. با عنایت به مراتب مذکور به نظر می‌رسد نحوه نگارش ماده ۱۱ با در نظر گرفتن ممیزات نظام قضایی ایران نسبت به صدر ماده ۲۱ مناسب‌تر باشد. اما این قاعده مصون از استثناء نبوده است. فایده این استثنائات از آن جهت است که جدای از آنکه جنبه حصری و محدود بودن آنها را می‌نمایاند واجد این اثر نیز هست که هرگاه در خصوص دعوایی که مشمول هیچ کدام از این استثنائات نیست، در باب صلاحیت محلی دادگاه تردید شود، باید مطابق قاعده کلی عمل نمود؛ یعنی هرگاه در استثنایی بودن صلاحیت یک دادگاه برای اقامه دعوا، تردید شود باید به دادگاهی که مطابق با قاعده، صلاحیت و شایستگی دارد مراجعه کرده و اقامه دعوا نمود؛ اثر دیگر اینکه قلمرو استثنائات بسیار محدود و مضیق بوده و باید از تفسیر گسترده و موسع عبارات قانونی در این خصوص، پرهیز نمود و جای این نوع تفسیر را در قاعده جستجو نمود:

الف - دعاوی غیرمنقول

دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیر منقول در حوزه آن واقع است اگرچه خواننده در آن حوزه مقیم نباشد. (ماده ۱۲ ق.آ.د.م ۷۹) عبارت «اگرچه خواننده در آن حوزه مقیم نباشد» خود مؤید این استثناء است. پس نه تنها دعاوی که موضوع آن مال غیرمنقول است مشمول این استثناء می‌شود، بلکه دعاوی راجع به حقوق راجع به اموال غیرمنقول (ماده ۲۹ قانون مدنی) نیز دعاوی غیرمنقول محسوب می‌شوند. علت این امر و فلسفه این استثناء این است که دادگاهی که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است به لحاظ نزدیکی به آن مال می‌تواند به راحتی به دعوا رسیدگی کند. در هر صورت از سیاق ماده به خوبی برمی‌آید که به دلیل استثناء بودن، تنها دعاوی که موضوع آن مال غیرمنقول یا موضوع آن حق راجع به مال غیرمنقول و دعاوی ممانعت از حق، تصرف عدوانی و مزاحمت (مواد ۱۵۸ به بعد ق.آ.د.م ۷۹) و دعاوی مالکیت باشد، دعاوی غیرمنقول محسوب می‌شوند و در نتیجه در مورد شک باید اصل را در منقول بودن مال یا حق قرار داد و آن را مطابق قاعده اجرا کرد. علاوه بر این مطابق ماده ۱۵ ق.آ.د.م ۷۹ در صورتی که موضوع دعوا مربوط به مال

غیرمنقول و منقول باشد برخلاف ماده ۲۶ ق.آ.د.م ۱۸ که اختیار اقامه دعوا در محل وقوع مال غیرمنقول یا محل اقامتگاه خواننده را مقرر کرده بود، دعوا باید در محل وقوع مال غیرمنقول اقامه شود مشروط بر اینکه دعوا در هر دو قسمت ناشی از یک منشاء باشد.^(۱)

ب- دعوی اعسار

اعسار حالت فردی است که به دلیل عدم کفایت دارایی یا عدم دسترسی او به اموالش، موقتاً، قادر به تأدیه دیون و تعهدات پولی خود نیست. اعسار ممکن است نسبت به محکوم به و یا نسبت به هزینه دادرسی باشد. مطابق ماده ۲۴ ق.آ.د.م ۷۹ «رسیدگی به دعوی اعسار به طور کلی با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوی اصلی را دارد یا ابتدا به آن رسیدگی نموده است.» در نتیجه هرگاه دعوی اعسار نسبت به خواسته یا محکوم به در ضمن رسیدگی به دعوی اصلی باشد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوا می باشد و هرگاه این ادعا بعد از صدور حکم، حتی بعد از قطعیت آن اقامه شود، رسیدگی به دعوی اعسار در صلاحیت دادگاهی است که ابتدا به دعوی نخستین رسیدگی نموده و به عبارت دیگر حکم نخستین را صادر کرده است. (ماده ۳۹ ق.آ.د.م ۱۸) و در مواردی که درخواست اعسار ضمن درخواست تجدیدنظر یا فرجام تقاضا می شود اظهارنظر در آن مورد با دادگاهی است که رأی مورد درخواست تجدیدنظر و یا فرجام را صادر نموده است. (ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م ۱۸) بدین ترتیب ماده ۲۴ ق.آ.د.م ۷۹ برخلاف مواد ۳۹ و ۴۱ ق.آ.د.م ۱۸ بدون ارائه تفکیکی بین اعسار نسبت به خواسته و اعسار نسبت به هزینه دادرسی از دعوی اعسار به طور مطلق یاد کرده است که علی رغم ایجاز در بیان دربرگیرنده تمام فروض مندرج در مواد ۳۹ و ۴۱ ق.آ.د.م ۱۸ می باشد. با توجه به مقررات قانون آئین دادرسی مدنی می توان به این نتیجه رسید که دعوی اعسار یک دعوی اصلی نیست بلکه یک دعوی تبعی و فرعی است، از این رو سعی بر این شده که تابع دعوی اصلی باشد. بنابراین مضمون قاعده مندرج در ماده ۱۱ ق.آ.د.م ۷۹ نمی گردد، که این امر، هم به نفع اصحاب دعوا است و هم به نفع دستگاه قضایی. نکته دیگر اینکه ممکن است ادعای اعسار نه نسبت به خواسته باشد و نه نسبت به هزینه دادرسی؛ بلکه در مقابل مفاد اسناد لازم الاجرای ثبت باشد. ماده ۴۰ ق.آ.د.م ۱۸ مقرر می داشت: «دعوی اعسار در مقابل برگ های

اجرایه ثبت اسناد، در دادگاه محل اقامت مدعی اعسار اقامه خواهد شد». نظیر چنین حکمی در ق.آ.م. ۷۹ وجود ندارد و مناسب بود قانون‌گذار، این قاعده را در مقررات راجع به صلاحیت به صراحت ذکر می‌کرد. چه، مفاد اسناد لازم‌الاجرای ثبت بدون اینکه احتیاجی به اقامه دعوا در دادگستری و در نهایت صدور اجراییه باشد همچون یک حکم قطعی قابل اجرا و معتبر بوده و از طریق اجرای ثبت به اجرا گذارده می‌شوند و هرگاه در مقابل این برگ‌های اجرایی اداره ثبت، ادعای اعسار شود، از آنجا که دادگستری مرجع رسمی رسیدگی به شکایات و دعاوی می‌باشد، لازم است که این ادعا در دادگاه مطرح شده و نسبت به آن تعیین تکلیف شود (اصل ۱۵۹ ق.ا).

ج - دعاوی راجع به سند سجل احوال

مطابق ماده ۲۵ ق.آ.م. ۷۹: «هرگاه سند ثبت احوال در ایران تنظیم شده و ذی‌نفع مقیم خارج از کشور باشد، رسیدگی با دادگاه محل صدور سند است و اگر محل تنظیم سند و اقامت خواهان هر دو خارج از کشور باشد در صلاحیت دادگاه عمومی شهرستان تهران است.» این ماده یکی از ابداعات قانون جدید است که قانون‌گذار آن را از قانونی خاص یعنی قانون ثبت احوال مصوب ۱۶/تیر/۱۳۵۵ و اصلاحات و الحاقات بعدی آن اقتباس نموده و وارد در مقررات عام آئین دادرسی مدنی نموده است. ماده ۴۲ قانون اخیرالذکر مقرر می‌دارد: «رسیدگی به شکایات اشخاص ذی‌نفع از تصمیمات هیأت حل اختلاف و همچنین رسیدگی به سایر دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال با دادگاه شهرستان یا دادگاه بخش مستقل محل اقامت خواهان به عمل می‌آید...». تبصره این ماده مقرر داشته است: «هرگاه سند ثبت احوال در ایران تنظیم شده و ذی‌نفع مقیم خارج از کشور باشد رسیدگی با دادگاه محل صدور سند و اگر تنظیم سند و اقامت خواهان هر دو خارج از کشور باشد، با دادگاه شهرستان تهران خواهد بود.» بنابراین:

الف) دعاوی راجع به ثبت احوال دعاوی می‌باشند که احتیاج به دقت نظر قضایی دارند و خارج از صلاحیت ذاتی مراجع خاص ثبت احوال می‌باشند مانند دعاوی راجع به ابطال سند سجلی. چنین دعاوی در صلاحیت ذاتی دادگاه بوده و هیأت حل اختلاف و دیگر مراجع ثبت احوال مانند هیأت تشخیص فاقد صلاحیت ذاتی در رسیدگی به موضوع می‌باشند.

ب) در دعاوی راجع به سند ثبت احوال، هرگاه خواهان مقیم ایران باشد و سند سجلی او در غیر از اقامتگاه او تنظیم شده باشد، در این صورت وی به استناد ماده ۴۲ قانون ثبت احوال دعوا را در دادگاه محل اقامت خود اقامه می‌نماید و نیازی به مراجعه و اقامه دعوا در دادگاه محل

تنظیم سند ندارد. این حکم در ماده ۲۵ قانون آئین دادرسی مدنی نیامده است و بجا بود که آورده می‌شد.

ج) هرگاه خواهان مقیم ایران نباشد ولی سند سجلی او در ایران تنظیم یافته باشد، در این صورت به استناد صدر ماده ۲۵ ق.آ.د.م ۷۹ رسیدگی به آن با دادگاه محل صدور سند است.

د) هرگاه اقامتگاه و محل تنظیم سند در خارج از ایران باشد، از آنجا که در این فرض سند سجلی خواهان توسط مأمورین کنسولی ایران در خارج تنظیم یافته است (ماده ۱۰۰۱ قانون مدنی) و دادگاه ایرانی در خارج وجود ندارد، دعاوی راجع به این اسناد در صلاحیت محکمه عمومی مرکز (تهران) خواهد بود.

د - دعاوی خسارت و هزینه دادرسی

خسارت و هزینه دادرسی نسبت به هم عموم خصوص مطلقاًند؛ هزینه دادرسی یک نوع خسارت است ولی عکس آن صحیح نیست. هزینه دادرسی هزینه برگرهایی است که به دادگاه تقدیم می‌شود و به علاوه شامل هزینه قرارها و احکام دادگاه نیز می‌گردد در حالی که خسارت دادرسی شامل هزینه دادرسی و حق الوکاله وکیل و دیگر هزینه‌هایی که مستقیماً راجع به دادرسی بوده و جهت اثبات دعوا یا دفاع لازم است مانند حق الزحمه کارشناس، می‌باشد. در ق.آ.د.م ۷۹ برخلاف ماده ۴۲ ق.آ.د.م ۱۸ در خصوص مرجع صالح برای مطالبه این خسارت حکم صریحی وجود ندارد. اگر مرجع صالح برای مطالبه این نوع خسارت را تابع قواعد مندرج در ماده ۱۱ ق.آ.د.م ۷۹ بدانیم در آن صورت نقض غرض خواهد شد؛ زیرا اگر دعاوی خسارات دادرسی را یک دعوی مستقل بدانیم و بنابر اصل کلی تابع صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده باشد، در آن صورت خواهان مواجه با دادگاهی خواهد شد که نسبت به جریان دعوی اصلی همین منشاء ورود خسارت دادرسی و ارزش آن دعوا بسا بیگانه بوده و این امر مستلزم اتلاف وقت خواهد بود و در نهایت رسیدگی به دعوی خسارت خود منشاء خسارت دیگری می‌شود و قس علی هذا. (احمد متین دفتری، آئین دادرسی مدنی بازرگانی، سال ۷۸، صص ۲۹۹ و ۳۰۰)

ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م ۷۹ پس از اینکه به هریک از خواهان و خواننده این حق را داده است که خسارت دادرسی وارده به خود را مطالبه کنند مقرر می‌دارد: «... دادگاه در موارد یاد شده میزان خسارت را پس از رسیدگی معین کرده و ضمن حکم راجع به اصل دعوا» یا به موجب «حکم جداگانه محکوم علیه را به تأدیه خسارت ملزم خواهد نمود...». با توجه به این عبارت می‌توان

گفت هرگاه مطالبه خسارت در ضمن دعوی اصلی مطرح شود، در آن صورت دادگاه صلاحیت صدور حکم نسبت به خسارات را نیز دارد و هرگاه دعوی اصلی خاتمه یافته باشد، دادگاهی که دعوا در آن خاتمه یافته به موجب «حکم جداگانه» محکوم علیه را به تأدیه خسارت ملزم خواهند نمود و اگر محکوم له مطالبه خسارت راجع به مرحله تجدیدنظر را بنماید، در این صورت مرجع تجدیدنظر، همانند مورد فوق به مانند دادگاه نخستین، عمل خواهد نمود، یعنی ضمن حکم راجع به اصل دعوا حکم به پرداخت خسارت می‌نماید. ولی اگر مطالبه خسارت در مرحله فرجام تقاضا شود اگر حکم فرجام خواسته تأیید شود فرجام خواه به ضرر خود اقدام کرده است و خسارتی از آن حیث قابل مطالبه نیست که این نظر عادلانه نمی‌نماید و بهتر است صلاحیت را به دادگاه صادرکننده حکم مورد فرجام سپرد و اگر حکم نقض شود، در آن صورت دادگاهی که پس از نقض حکم در دیوان، صالح به رسیدگی می‌باشد، می‌تواند بر اساس عبارت ذیل ماده ۵۱۵ فوق‌الذکر و با توجه به مطالب پیشین، حکم به پرداخت خسارت دادرسی صادر نماید.

ه - تفسیر مفاد حکم و اختلافات ناشی از اجرای آن

در خصوص تفسیر مفاد حکم، صدر ماده ۴۳ ق.آ.د.م ۱۸ مقرر می‌داشت «اختلاف مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم به حادث شود در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسیدگی می‌شود...» هرگاه مفاد حکم روشن نباشد در این صورت منطقی و طبیعی است که از صادرکننده حکم خواسته شود حدود و معنا و مفهوم کلام خود را مشخص کرده و به عبارت دیگر آن را توضیح دهد، البته توضیح مفاد رأی غیر از تغییر آن است و بدین ترتیب اگر نیک بنگریم، این امر، مخالف با قاعده فراغ دادرسی نیست بلکه اثبات کننده آن نیز هست. علاوه بر تفسیر مفاد حکم ممکن است در خصوص عملیات اجرایی و مثلاً در خصوص اموال مورد بازداشت بین طرفین اختلافی روی دهد و در این رابطه ذیل ماده ۴۳ ق.آ.د.م ۱۸ مقرر می‌داشت: «... اختلافات ناشیه از اجرای حکم، راجع به دادگاهی است که حکم به توسط آن اجرا می‌شود.» بنابراین قانون سابق هم تکلیف مرجع صالح برای رسیدگی به اختلافات مربوط به ابهام یا اجمال مفاد حکم را روشن کرده بود و هم مرجع صالح برای رسیدگی به اختلافات ناشی از عملیات اجرایی را، ولی ق.آ.د.م ۷۹ متضمن هیچ یک از این دو حکم نیست. با این حال می‌توان گفت در این موارد مواد ۲۶ و ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی ۱۳۵۶ در خصوص مرجع صالح

برای رسیدگی به اختلافات مربوط به ابهام یا اجمال مفاد حکم و اختلافات ناشیه از اجرای احکام، معتبر و لازم‌الاجرا است.

و - دعاوی طاری

بنابر ماده ۱۷ ق.آ.د.م ۷۹: «هر دعوایی که در اثنای رسیدگی به دعوی دیگر از طرف خواهان یا خوانده یا شخص ثالث یا از طرف متداعیین اصلی بر ثالث اقامه شود دعوی طاری نامیده می‌شود. این دعوی اگر با دعوی اصلی مرتبط یا دارای یک منشاء باشند، در دادگاهی اقامه می‌شود که دعوی اصلی در آنجا اقامه شده است.» پس رسیدگی به دعوی طاری می‌تواند در بردارنده عدول از صلاحیت نسبی باشد. در ماده ۲۸ ق.آ.د.م ۱۸ آمده بود که «هرگاه رسیدگی به دعوی طاری از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد در این صورت دعوی طاری به دادگاه صالح ارجاع و رسیدگی به دعوی اصلی در صورتی که متوقف به رسیدگی به دعوی طاری باشد تا خاتمه رسیدگی به دعوی طاری، موقوف می‌ماند.» در هر حال دادخواست دعاوی طاری می‌بایست به دفتر دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی تقدیم شود. در ق.آ.د.م ۷۹ چنین ترتیبی پیش‌بینی نشده است؛ در ماده ۱۹ این قانون آمده است: «هرگاه رسیدگی به دعوی منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوی تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیتدار متوقف می‌شود...» با این حال به نظر می‌رسد حتی در موردی که دعوی خارج از صلاحیت ذاتی دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند باشد باز هم باید در آن دادگاه اقامه شود و دادگاه مزبور مطابق مواد ۲۷ و ۲۸ و ۸۹ ق.آ.د.م ۷۹ آن را به دادگاه صالح ارسال دارد.

ز - تراضی طرفین برای عدول از صلاحیت نسبی

در ماده ۴۴ ق.آ.د.م ۱۸ آمده بود «در تمام دعوی که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه‌هایی است که رسیدگی نخستین می‌نمایند، طرفین دعوی می‌توانند تراضی کرده، به دادگاه دیگری که در عرض دادگاه صلاحیتدار باشد، رجوع کنند. تراضی طرفین باید به موجب سند رسمی یا اظهار آنها در نزد دادرس دادگاهی که می‌خواهند دعوی خود را به آن ارجاع کنند؛ به عمل آید. در صورت اخیر دادرس اظهار آنها را در صورت مجلس قید و به مهر یا امضای آنها می‌رساند. اگر طرفین یا یکی از آنها بی‌سواد باشد، مراتب در صورت جلسه قید می‌شود. نظیر همین حکم در بند ۴ ماده ۳ قانون دادگاه‌های مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸ دیده می‌شود. در ق.آ.د.م ۷۹ ماده‌ای

نظیر آن ماده دیده نمی‌شود و اکنون سؤال این است که آیا طرفین برای عدول از صلاحیت نسبی می‌توانند تراضی کنند؟

در این خصوص باید گفت قواعد صلاحیت نسبی برای مصالح خصوصی افراد در نظر گرفته شده است و فاقد خصیصه نظم عمومی است و علی‌القاعده انحراف از آن به تراضی اصحاب دعوا می‌بایست جایز باشد. بنابراین به عنوان یک اصل و قاعده کلی می‌توان گفت تراضی طرفین به هر نحو و در هر موضوع مادام که با مصالح عمومی و نظم عمومی جامعه تعارض نداشته باشد، معتبر و لازم‌الاتباع می‌باشد. بنابراین اگر دعوایی در دادگاهی طرح شود که صلاحیت محلی برای رسیدگی نداشته باشد در آن صورت طرفین ذی‌نفع - و غالباً خواننده - می‌توانند در اجرای بند یک ماده ۸۴ و ماده ۸۷ ق.آ.م. ۷۹ تا پایان جلسه اول دادرسی به این امر ایراد کنند. به نظر می‌رسد که این ایراد، از جمله ایرادات آمره نیست و جنبه خصوصی دارد. بنابراین دادگاه نمی‌تواند رأساً به آن توجه کند و در مواردی هم که خارج از قیود ماده ۸۹ و ۹۰ ق.آ.م. ۷۹ باشد بدان توجه نخواهد کرد. چه اولاً - از اطلاق بند یک ماده ۸۴ و ماده ۸۷ ق.آ.م. ۷۹ چنین برمی‌آید که صرفاً به خواننده حق ایراد کردن به عدم صلاحیت تا پایان اولین جلسه دادرسی داده است و روشن است که صلاحیت ذاتی قابل عدول نیست. و از سوی دیگر اشخاص ثالث که وارد دعوا می‌شوند یا جلب می‌گردند حق استناد به این ایراد را ندارند. ثانیاً - از حکم ماده ۹۰ قانون مذکور برمی‌آید که ایرادات خصوصی که مربوط به حقوق افراد است در هر صورت باید ظرف مهلت قانونی مطرح شوند و الا دادگاه تکلیفی به توجه به آنها ندارد و اگر در آن مهلت طرح نگردند مرجع رسیدگی‌کننده به دعوا آن را حمل بر رضایت ضمنی محق ایراد خواهد کرد، عدول خواهد کرد.

ثالثاً - در مرحله فرجامی نیز دیوان تنها وقتی عدم رعایت صلاحیت محلی را موجب نقض می‌داند که به آن ایراد شده باشد (بند یک ماده ۳۷۱). از سوی دیگر طرفین نمی‌توانند برخلاف صلاحیت دادگاه آخرین محل اقامت متوفی و اموال غیرمنقول (مواد ۱۲ و ۲۰ ق.آ.م. ۷۹) تراضی کرده و از آن عدول کنند.

فصل دوم: اختلاف در صلاحیت محاکم

پس از آنکه دادخواست تکمیلأً تقدیم شد دفتر دادگاه پرونده را جهت صدور دستور تعیین وقت به نظر دادگاه می‌رساند و دادگاه نیز پیش از آنکه مبادرت به صدور دستور تعیین وقت

نماید، نظری اجمالی بر دادخواست و دعوی طرح شده می‌افکند و چنانچه دادگاه صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به دعوی مطروحه را نداشته باشد از آنجایی که صلاحیت ذاتی از امور مربوط به نظم عمومی دادگاه‌ها می‌باشد مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت ذاتی می‌نماید و پرونده را جهت رسیدگی به مرجع صالح (ماده ۲۷ ق.آ.د.م. ۷۹) یا به مرجعی که به عنوان مرجع حل اختلاف شناخته می‌شود (م ۲۸ ق.آ.د.م. ۷۹) ارسال می‌دارد.

باید توجه داشت که از نظر زمانی تاریخ تقدیم دادخواست، معیار دادگاه برای تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت رسیدگی به دعوا می‌باشد. بنابراین اگر در فاصله بین تاریخ تقدیم دادخواست و رسیدگی دادگاه و صدور حکم، قانونی وضع شود که صلاحیت دادگاه را نسبت به آن دعوی سلب کند، این حکم، اصولاً نسبت به ماقبل و دعوی سابق بر آن اثر ندارد؛ زیرا علی‌القاعده اثر قانون نسبت به آتیه است (ماده ۴ قانون مدنی). ولی هر گاه خلاف این ترتیب صریحاً مقرر شده باشد مطابق آن عمل خواهد شد. از سوی دیگر در قوانین شکلی عمدتاً قانون مؤخر عطف به ماسبق می‌شود چه فرض بر این است که این امر مفید فایده‌ای است که موجب بهتر شدن رسیدگی می‌شود و الا اگر به حقوق مکاتبه افراد خللی وارد نماید مثلاً مهلت اعتراض به قرار را از ۲۰ روز به ۱۵ روز کاهش دهد نسبت به گذشته بی‌اثر است. در ماده ۴۷ ق.آ.د.م. ۱۸ آمده بود: «هرگاه در موضوع یک دعوا دو دادگاه دادگستری یا دادگاه دادگستری و مراجع غیر دادگستری هر دو خود را صالح بدانند یا هر دو از خود نفی صلاحیت کنند، اختلاف محقق می‌شود.» از این رو حصول اختلاف در صلاحیت به دو گونه مقرر شده بود: اثباتاً و نفیاً. مثلاً اگر دو دادگاه دادگستری در موضوع یک دعوا خود را صالح دانسته‌اند، اختلاف در صلاحیت به صورت مثبت محقق شده، زیرا هریک از دو دادگاه خود را به طور ایجابی صالح دانسته‌اند. به عنوان مثال در دعوی بازرگانی خواهان دعوی راجع به مطالبه خود از خوانده در محل اقامت وی و دعوی دیگر در محل وقوع عقد یا قرارداد اقامه نموده و در این فرض هر دو دادگاه خود را صالح دانسته‌اند، در این صورت اثباتاً اختلاف حاصل شده است و اما اگر یکی از محاکم دادگستری و یک مرجع غیردادگستری در موضوع یک دعوا هیچ کدام خود را صالح به رسیدگی ندانسته‌اند اختلاف در صلاحیت به صورت منفی محقق گردیده است، چون هر دو مرجع به طور سلبی خود را برای رسیدگی به دعوی مطروحه صالح ندانسته‌اند. مثلاً شخصی به خواسته تغییر نام خانوادگی دادخواستی به دادگاه تقدیم کرده و دادگاه به استناد ماده ۴ قانون ثبت احوال، تغییر نام خانوادگی را در صلاحیت هیأت مستقر در اداره ثبت احوال دانسته و قرار عدم صلاحیت را به

شایستگی این مرجع صادر نموده است و اداره ثبت احوال نیز به استناد اینکه شناسنامه یک سند رسمی است و به عبارتی سند سجلی می باشد به استناد ماده ۹۹۵ قانون مدنی خود را فاقد صلاحیت لازم برای تغییر مندرجات شناسنامه دانسته که موجب حدوث اختلاف منفی در صلاحیت شده است. چنین مقرره‌ای در ق.آ.د.م ۷۹ دیده نمی شود ولی با این حال با توجه به مفهوم ماده ۲۸ قانون اخیرالذکر اختلاف به هر دو صورت قابل تحقق است. چه این ماده بیان می دارد. «... از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند...» ولی در هر حال تعریف نکردن صریح این مفهوم نقضی در ق.آ.د.م ۷۹ می باشد. در اینجا پس از اینکه مفهوم اختلاف در صلاحیت روشن شد در دو بخش اختلاف در صلاحیت ذاتی و اختلاف در صلاحیت نسبی محاکم مورد بررسی قرار می گیرند.

بخش اول - اختلاف در صلاحیت ذاتی محاکم

در فصل گذشته مفهوم صلاحیت ذاتی مشخص گشت. همان طوری که گفته شد دادگاه‌ها از حیث صنف، نوع و درجه در برابر یکدیگر قرار می گیرند. صنف به دو دسته اداری و قضایی تقسیم می شود؛ نوع در قانون فعلی به محاکم عمومی و اختصاصی تقسیم می گردد؛ درجه هم به نخستین و تجدیدنظر منقسم می شود. پس هرکجا اختلاف میان دو صنف و دو نوع و دو درجه مختلف باشد اختلاف در صلاحیت ذاتی محقق خواهد شد. چه، گفتیم هریک از صنف‌ها و نوع‌ها و درجه‌ها نسبت به یکدیگر صلاحیت ذاتی دارند. از این رو مطالب به عنوان قاعده‌ای حول محور این سه نوع و گونه اختلاف گردش می کنند.

بند اول - اختلاف بین دو صنف

هرگاه بین محاکم قضایی و محاکم اداری در خصوص صلاحیت خواه نقیماً و خواه اثباتاً اختلاف حاصل گردد، مطابق ماده ۲۸ ق.آ.د.م ۷۹ پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد که رأی دیوان در این خصوص لازم‌الاتباع است. پس اگر یکی از محاکم قضایی به شایستگی یکی از محاکم اداری از خود نفی صلاحیت کند نمی تواند پرونده را رأساً به مرجع مزبور ارسال دارد بلکه می بایست آن را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارجاع نماید که تشخیص دیوان در خصوص مورد، لحاظ خواهد شد. همچنین در مواردی که پرونده‌ای در یکی از محاکم اداری مطرح است و یکی از محاکم قضایی نیز خود را صالح به رسیدگی در آن موضوع

اعلام می‌کند، (اختلاف در صلاحیت ذاتی به صورت مثبت) مطابق آن ماده عمل خواهد شد.

بند دوم - اختلاف در نوع

گفتیم هریک از صنف‌ها به‌طور کلی به دو نوع تقسیم می‌شوند: عمومی و اختصاصی. محاکم عمومی صالح به رسیدگی به هر موضوعی می‌باشند مگر آنچه استثناء شده باشد؛ محاکم اختصاصی عکس آن می‌باشد. بنابراین در خود صنف قضایی در برابر صنف اداری محاکم به دو دسته عمومی و اختصاصی بدین صورت تقسیم شده‌اند: دادگاه‌های عمومی، نظامی و انقلاب. (ماده ۲۸ ق.آ.د.م ۷۹) و صنف اداری همان طوری که گفته‌اند (عبدالله شمس، آئین دادرسی مدنی، جلد اول، ۱۳۸۰، ص ۱۳۵) نیز به دو دسته کلی اختصاصی و عمومی تقسیم می‌شود که دیوان عدالت اداری تنها مرجع عمومی اداری شناخته می‌شود و سایر مراجع همچون هیأت حل اختلافات مالیاتی و مراجع حل اختلاف گمرکی همچون کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی، مراجع اختصاصی شناخته می‌شوند. بنابراین اگر بین هر یک از محاکم عمومی و اختصاصی صنف قضایی اختلاف در صلاحیت نقیماً یا اثباتاً حادث گردد مطابق ماده ۲۸ ق.آ.د.م ۷۹ پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد که رأی دیوان عالی کشور در خصوص تشخیص صلاحیت، لازم‌الاتباع است. اما اگر در صنف اداری بین محاکم عمومی (دیوان عدالت اداری) و محاکم اختصاصی اختلاف حاصل شود همان طوری که گفته‌اند، (عبدالله شمس، آئین دادرسی مدنی، جلد اول، ۱۳۸۰، صص ۱۵۱-۱۵۰) نظر دیوان عدالت اداری به عنوان عالی‌ترین مرجع رسیدگی به اختلافات اداری متبع است و اگر دیوان قرار عدم صلاحیت به شایستگی سایر مراجع اداری صادر کند مرجع مزبور مکلف به رسیدگی است و اگر اختلاف در صلاحیت بین سایر مراجع اداری حاصل شود پرونده باید به دیوان عدالت اداری ارسال شود. (ماده ۲۲ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۶۰)

بند سوم - اختلاف بین دو درجه

هر یک از انواع محاکم عمومی و اختصاصی از هریک از دو صنف اداری و قضایی ممکن است به درجاتی، از جمله نخستین و تجدیدنظر تقسیم شوند و همان طوری که گفتیم اختلاف محاکم از یک صنف و یک نوع از حیث درجه، اختلاف در صلاحیت ذاتی است. بنابراین اگر بین هریک از دادگاه‌های عمومی، نظامی، انقلاب و مرجع صالح تجدیدنظر در آراء آن محکمه در

خصوص صلاحیت چه اثباتاً و چه نفیاً اختلاف حاصل شود مطابق ماده ۳۰ ق.آ.د.م ۷۹ نظر دادگاه عالی لازم‌الاتباع است و همچنین محاکم بدوی اداری و محاکم تجدیدنظر یا عالی آن صنف حسب مورد نظر مرجع عالی متبّع است و همچنین بین دیوان عالی کشور و محاکم پایین‌تر و یا دیوان عدالت اداری و سایر مراجع پایین‌تر. گذشته از اینکه نظیر چنین حکمی در ق.آ.د.م ۱۸ پیش‌بینی شده بود تصور می‌رود در این فرض اختلاف در صلاحیت به معنی دقیق کلمه وجود ندارد. زیرا اختلاف، زمانی محقق می‌شود که یکی از شرایط آن این باشد که هیچ یک از دو مرجع مکلف به تبعیت از نظر دیگری نباشد و چنانچه یکی از آنها به حکم قانون، مقام بالاتر باشد و یا اینکه در مورد موضوع مرجع دیگر مکلف به تبعیت از نظر وی باشد، اختلاف قابل تحقق نیست و نظر مرجع مافوق حاکم خواهد بود و از آنجا که دیوان عالی کشور، یا دیوان عدالت اداری، عالی‌ترین مرجع قضایی کشور می‌باشند، نظر آنها در موارد قانونی - از جمله تشخیص صلاحیت - لازم‌الاتباع است. بنابراین در این فرض اختلاف به معنای مصطلح و اصولی کلمه قابل تصور نیست. فرض دیگری که قابل تصور است اختلاف بین دیوان عدالت اداری و دیوان عالی کشور است که در این مورد ماده ۲۸ ق.آ.د.م ۷۹ ترتیبی مقرر نداشته است. اگرچه این اختلاف در دو صنف است ولی چون هر دو مرجع از مراجع عالی هستند تشخیص اینکه نظر کدام یک بر دیگری لازم‌الاتباع است دشوار است.

بخش دوم - اختلاف در صلاحیت محلی محاکم

اختلاف در صلاحیت محلی در بین محاکمی مطرح می‌شود که نوعاً صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به دعوا را دارند. بنابراین پس از تعیین نوع، صنف و درجه ممکن است بین آن محکمه و محکمه‌ای دیگر از همان نوع، صنف و درجه اختلاف در صلاحیت، اثباتاً یا نفیاً حادث شود. در این صورت اگر در صنف قضایی بین دادگاه‌های عمومی واقع در حوزه قضایی یک استان اختلاف در صلاحیت محقق شود، به استناد ذیل ماده ۲۷ ق.آ.د.م ۷۹ دادگاه تجدیدنظر استان مربوطه، اختلاف را حل خواهد کرد. این ترتیب در بند ۲ ماده ۴۹ و بند یک ماده ۵۱ ق.آ.د.م ۱۸ مقرر شده بود. بنابراین دادگاه عمومی که دعوا به آن ارجاع شده است - در صورتی که از حیث صلاحیت محلی خود را فاقد صلاحیت بداند و این عدم صلاحیت محلی از موارد مربوط به نظم عمومی دادگاه‌ها و قواعد آمره باشد - بدون صدور دستور تعیین وقت - مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت محلی به اعتبار و شایستگی و صلاحیت دادگاه ذی صلاح می‌نماید و دفتر دادگاه

پرونده را به دادگاه صلاحیتدار ارسال می‌نماید. چنانچه دادگاه اخیر ادعای عدم صلاحیت را نپذیرفت پرونده را به دادگاه تجدیدنظر استان حوزه قضایی خود جهت حل اختلاف ارسال می‌دارد و در فرضی که اختلاف در صلاحیت به صورت مثبت ایجاد شود نیز به همین ترتیب عمل می‌شود. اما در صورتی که اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه هم صنف، هم نوع و هم درجه که در دو حوزه قضایی استان واقع‌اند ایجاد شود، به موجب تبصره ماده ۲۷ ق.آ.د.م ۷۹ مرجع حل اختلاف دیوان عالی کشور خواهد بود و همین ترتیب در مورد دادگاه‌های نظامی و انقلاب نیز اعمال خواهد شد و در مورد اختلاف در صلاحیت محلی در صنف اداری باید گفت در موردی که اختلاف بین دیوان عدالت اداری و سایر مراجع اداری (اختصاصی) ایجاد می‌شود. همان‌طوری که گفته شد اختلاف در صلاحیت ذاتی است و نمی‌توان اختلاف در صلاحیت محلی را در این خصوص تصور کرد. ولی در فرضی که بین محاکم اختصاصی اداری از حیث قلمرو جغرافیایی اختلاف حادث شود، به نظر می‌رسد بتوان اختلاف در صلاحیت محلی را قابل تصور دانست مثل موضوعی که در صلاحیت کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری شهر تهران است در کرج طرح گردد.

سرانجام به طور کلی می‌توان گفت پس از صدور قرار عدم صلاحیت، مرجع رسیدگی کننده به آن قرار برحسب مورد نسبت به موضوع مرجوعه خارج از نوبت رسیدگی می‌نماید (م ۲۹ ق.آ.د.م ۷۹) و به عبارتی مرجع حل اختلاف خواه دادگاه تجدیدنظر خواه دیوان عالی کشور حسب مورد، برای رسیدگی به این امر تعیین وقت ننموده و در وقت فوق‌العاده تکلیف قضیه را روشن می‌نمایند. تعیین وقت قبلی جهت رسیدگی به ماهیت دعاوی است ولی در حل اختلاف در صلاحیت هیچ یک از مراجع نسبت به ماهیت امر رسیدگی نمی‌نمایند به همین دلیل است که رسیدگی در هریک از مراجع خارج از نوبت انجام می‌شود. ایرادی که بر ماده ۲۹ وارد است این است که فقط اختلاف در صلاحیت به صورت منفی را در نظر گرفته است و اختلاف در صلاحیت مثبت را نمی‌توان از عبارات و الفاظ آن به صراحت استنباط کرد؛ به عنوان مثال در فرضی که یک دعوا در چند مرجع مطرح شود و همگی خود را صالح بدانند و علی‌رغم اطلاع، از صدور قرار عدم صلاحیت امتناع ورزند؛ زیرا این ماده می‌گوید: «رسیدگی به قرارهای عدم صلاحیت در دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور خارج از نوبت خواهد بود.» قرار عدم صلاحیت در باب اختلاف در صلاحیت هنگامی است که یک مرجع مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت خود نسبت به رسیدگی دعوا نموده و پرونده به مرجع دیگر جهت رسیدگی ارسال

شود و این مرجع نیز شایستگی خود را محرز ندانسته و در نتیجه مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت می‌نماید که در این صورت اختلاف در صلاحیت به صورت منفی محقق می‌شود. علی‌الیه ماده ۲۹ به گونه‌ای انشاء شده که وافی به ادای این مطلب یعنی اختلاف در صلاحیت به صورت مثبت نیست. ولی با عنایت به فلسفه وجودی ماده مذکور که همان تعیین تکلیف نسبت به موضوع اختلاف و تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به دعوا در سریع‌ترین زمان ممکن می‌باشد و نظر به مفهوم موافق بین صورت‌های منفی و مثبت اختلاف در صلاحیت شایسته است که هر دو صورت را همان گونه که رویه قضایی پذیرفته است مشمول حکم ماده ۲۹ بدانیم و هیچ تمایزی بین این دو صورت قائل نشویم.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق مفهوم صلاحیت و انواع آن و اختلاف صلاحیت و چگونگی حل آن نسبت به انواع صلاحیت بررسی شد. نتیجه‌ای که از این تحقیق به طور کلی به دست می‌آید این است که قانون‌گذار عاجلانه در تصویب قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قدم برداشته و با از قلم انداختن بسیاری از مفاهیم موجود در قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ نه تنها گره‌ای از مشکلات نگشوده است بلکه به آنها افزوده است. بنابراین عدم تعریف صلاحیت محاکم و عدم تبیین اختلاف در صلاحیت به طور مثبت به نحو صریح یا یا عدم تصریح به امکان طرح دادخواست اعسار در برابر اسناد رسمی لازم‌الاجرا؛ حذف مواد راجع به تفسیر مفاد حکم و اختلاف ناشی از اجرای آن؛ عدم تصریح به اینکه صلاحیت محلی برخلاف صلاحیت ذاتی دارای نفع خصوصی در برابر نظم و نفع عمومی است و می‌توان خواه به صورت صریح و یا ضمنی از آن عدول کرد و عدم توجه به اینکه هرگاه امری برخلاف نظم عمومی راجع به صلاحیت در حال تحقق باشد باید توسط دادستان (مدعی‌العموم) جلوی آن گرفته شود و موارد دیگر نشان دهنده عدم دقت قانون‌گذار در هنگام تصویب قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ می‌باشد که هم، مشکلاتی را برای دادگاه‌ها و قضات و هم معضلاتی را برای اشخاصی که به آنها مراجعه می‌کنند ایجاد کرده است.

کتابنامه:

- ۱ - کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۹)، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، شرکت سهامی انتشار، چاپ بیست و چهارم، شماره ۲۹ به بعد.
- ۲ - صدرزاده افشار، سیدمحسن، (۱۳۷۶)، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، انتشارات ماجد، چاپ چهارم؛ واحدی، قدرت‌الله، (۱۳۷۸)، آئین دادرسی مدنی، کتاب اول، نشر میزان.
- ۳ - عبدالهاشم، (۱۳۷۸)، نحوه رسیدگی به دعاوی دادگستری، جلد اول، انتشارات فردوسی.
- ۴ - جنیدی، لعیا، (۱۳۷۹)، نقد و بررسی تطبیقی قانون داورى تجارى بین‌المللى، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۲۷.
- ۵ - وزیر نظامی، محمد، در اطراف صلاحیت دادگاه‌ها، مجموعه حقوقی، سال پنجم، شماره ۴۳.
- ۶ - متین‌دفتري، احمد، (۱۳۷۸)، آئین دادرسی مدنی بازرگانی، چاپ مجد.
- ۷ - شمس، عبدالله، (۱۳۸۰)، آئین دادرسی مدنی، نشر میزان، جلد اول.